بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كل وليك الحجه بن الحسن صلواتك عليه و علي آبائه في هذه الساعه و في كل ساعه وليا و حافظا و قائدا و ناصرا و دليلا و عينا حتي تسكنه عرضك توعا و تمتعه فيها طويلا

انشاء‌الله از ياران ياوران و بلكه سرداران حضرت باشيم

قبل از ورود به بحث اين بحث ما ظاهرا با ايام خيلي مناسبت پيدا مي كند خودش دو روز در هفته است اين مناسبت ها هم قدري از اوقات را مي گيرد ولي اين مناسبتها بي اثر نيست، يعني اين گاهي مسائلي كه در حاشية آن بحثها مطرح مي شود هر چندگاهي به چهار پنج دقيقه ولي بي اثر نيست چون بحث روز عرفه است و بحث دعا در روز عرفه نقش ويژه و پر رنگ خودش را پيدا مي كند به عنوان آشنايي يك كتابي در شرح صحيفه سجاديه نوشته شده كه در چهار جلد است در جلد مربوط به آيت الله ممدوحي جلد اول اين چهار جلد مقدمه اش در رابطه با بحث دعا است، كه حقيقت دعا چيست؟ و يك بحث بسيار مفيدي و شايد مثلا كمتر اينگونه در رابطه با دعا بحث شده خيلي نخواسته اند بحث لفظي بكنند بحث تعريف دعا كه وارد مي شوند بحث تعريف مفهومي ماهوي تعريف به خواص تعريف به وجود تعريف به مصداق، كه اينها دعا را از اين تعاريف و ضرورت دعا و بعد اقسام دعا بعد اركان دعا و بعد اركان دعا مصاديقي از دعاهاي انبياء‌ عليهم السلام ذكر مي شود بعد يك بحث را مطرح مي كنند در صفحه 134 كه ما يك اشاره به آن مي كنيم كه در اين صفحه يك بحث به عنوان اينكه انسان بايد در دعا رابطه قرب خود را احساس كند و مراتب قرب را در اينجا بيان مي كند مراتب قرب را از آيات قرآن اگر بخواهيم به صورت خلاصه مطرح كنيم شايد ايشان در هفت مرتبه اگر اشتباه نكنم اين را چون من قبلا نگاه كردم در هفت مرتبه اين را بيان مي فرمايند كه من تند تند فقط مراتب آن را درعرض دو سه دقيقه عرض مي كنم در مرتبه اول مي فرمايند كه خداي تبارك و تعالي را انسان در اين رابطه با ضمير غائب خطاب مي كند خود قرآن ياد داده ادعوه خوفا و طمعا بخوانيد او را و در اينجا ضمير غائب است اما ضمير غائب گاهي از باب تجلي عظمت است يعني وقتي كه مي خواهند يك شيء را كه نزدش حاضرند را با عظمت نام ببرند به صورت غائب ذكر مي كنند به صورت ضمير غائب از بس كه عظمت او سنگين است كأنه من نيستم، كأنه من در آن محضر نيستم ادعوه خوفا و طمعا گاهي از اين باب است گاهي هم در مراتب شناخت است كه انسان گاهي خدا را در رتبه غائب مي شناسد كه عمدتا شناخت ما در رتبه غائب است وگرنه به آن مقام حضور و يا محضريت آن يك بحث سنگيني است و از لوازم خود را دارد كه من در خود نمي بينم لذا اين ادعوه خوفا و طمعا و معمولا مبتلا به بيشتر ما همين مرتبه است كه وادعوه خوفا و طمعا ان رحمه الله غريبا من المحسنين يك بحث اين مرتبه است در مرتبه دوم اين آيه شاهد مثال است كه من فقط آيه ها را مي خوانم اذا سئلك عبادي مني و اني غريب غريب اسم ظاهر است، غريب اسم الهي است و اسم ظاهري است، وقتي كه اسم ظاهر هميشه يك مرتبه نزديكتر از ضمير است ضمير به اسم ظاهر ا شاره مي كند اما اسم ظاهر يك مرتبه نزديكتر از ضمير است لذا ضمير غائب در آن غيبت هم است اما اسم ظاهر ممكن است حالت غيابي داشته باشد ممكن است حالت خطابي داشته باشد در حالي كه بگوييم زيد جلو رويمان است به آن بگوييم زيد بگوييم زيد در حاليكه الان نيست يك مرتبه نزديك تر مي شود فاذا سئلك عبادي اني و اني غريب من غريبم درست است نزديك است با اسم ظاهر حال اينها بيان دارد فعلا نميخواهيم به اينها بپردازيم اين هم يك مرتبه از قرب است با اينكه ايشان شواهد ديگري از اينجا آورده اند از روايات و ادعيه كه اينها هم جالب است در مرتبه سوم اين آيه را شاهد مي آ‌ورند كه وقتي كه محتزر در حالت احتزار است در سورة واقعه مي فرمايد محتزر در حالت احتزار است دور تا دور محتزر را احاطه كرده اند افراد خداوند مي فرمايد كه نحن اقرب اليه منكم از همه شما كه دور تا دور محتزر را گرفته ايد و اينگونه به ايشان نزديك هستيد من از شما نزديكترم نحن اقرب اليه به محتزر منكم از شما و لكن لا تبصر ولي شما نمي بينيد پس اين هم يك مرتبه ديگر از قرب است كه از ضمير غائب و از اسم ظاهر نزديكتر شده كه اقرب بودن از بقيه است نسبت به او ببنيد اقربيت و نزديك تر بودن از بقيه نسبت به آن شخص

سؤال؟؟؟

حالا عرض مي كنيم اين بصورت غالب است و عمومي اگر اينكه دارد يك بيان عام است كه خداي تبارك و تعالي به ديگران اين خطاب را مي كند نه به محتزر دقت كنيد خطاب به نحن اقرب اليه منكم از شما از چه كساني به چه كساني به آنهايي كه دور محتزر هستند شما فكر مي كنيد دور تا دور او را گرفته ايد و نزديكترين افراد به او شمائيد د رحاليكه از شمايي كه دور تا دور او را گرفته ايد من به او نزديكترم نه به محتزر كه آن شهودش حال چه مي بيند و غيره اينها را كار ندارد دارد به شهود اينها نگاه اينها كه خودشان را نزديكتر مي بينند مي گويد به او من نزديكترم از شما من چون عجله دارم تند تند مي گويم ولي جا دارد هر يك از اينها باز شود و رواياتي كه ايشان آورده بسيار زيباست آنها هم خوب است نگاه كنيد در مرتبه چهارم مي فرمايد كه اين مرتبه از قرب يك مرتبه نزديكتر مي شود مي فرمايد و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب اليه من حبل الوريد حال ديگر اينجا غير مطرح نيست تا اين مراتب قبلي انگار دعيت بود در آن جايي كه ادعوه اين و آن در آنجايي كه اني قريب يعني يك اسم ظاهري ديگر است در جايي كه نحن اقرب اليه منكم از شما من نزديكترم باز يك مرتبه قرب بود كه از شما نزديكترم ولي در اين مرتبه مي فرمايد كه من از خود رگ گردنش به او نزديكترم ديگر غيري در كار نيست بلكه خود شخص است و خودش اما در بين خودش هم مراتبي از قرب است مي گويد از رگ گردن به او نزديكترم رگ گردن جان انسان وابسته به اوست اما مربوط به نظام بدن است هر چه هست از اين مرتبة كه جان و بدن و حيثيت مادي او به او مرتبط است من از او به او نزديكترم و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب اليه من حبل الوريد كه اين مرتبه چهارم قرب بود در مرتبه پنجم اينها خيلي گاهي نكات زيبايي ذيلش آمده اين جريان حبه ارني آنجا كه اميرمؤمنان بلند مي شود در آن شب و بيداري شب كه آن آيات آخر سوره آل عمران را مي خواند كه مستحب است كه انسان موقع بيدار شدن بخواند اينجا نقل مي كند جريان را كه وقتي اميرمؤمنان بيدار شد حبه ارني و نوف بكا؟؟‌دو نفر از كساني بودند كه شبانه روزدر خدمت اميرمؤمنان بودند كه شبها هم در جلو ايوان امير مي خوابيدند و نگهبان حضرت بودند و جزو شرطه الخميث و جزو كساني بودند كه محافظ حضرت بودند شبها جلو ايوان خانه حضرت مي خوابيدند اين نقل مي كند حبه كه ما خوابيده بوديم دراز كشيده بوديم دم در ايوان و ديدديم اميرمؤمنان نيمه شب آنجا خيلي تعبير زيباست مي فرمايد كطائر عقله مثل اينكه كسي كه عقل از سر او پريده تعبير خيلي سنگين است آنچنان واله و شيدا از در خارج شد و شروع كرد به خواندن اين آيات وقتي كه به آسمان نگاه مي كرد و گريه هاي سنگين حضرت كه چه گريه ها داشت و نقل مي كند و نقل مي كند كه البته اينجا كامل اين روايت را نقل نكرده ولي خب تقريبا نقل كرده مي فرمايد آنجا حضرت بعد از اينكه ما حالات حضرت را ديديم حضرت از ما سؤال كرد اراقدون ان ما ؟؟‌بيداريد يا خوابيد بعد ما جواب داديم ما چطور خواب باشيم در حاليكه شما با اين وضعيت كه شما شبتان اينگونه است ما چگونه بخوابيم ما با اين وضعيت شما با اين وضعيت شبت اين است ما چه كنيم بعد آنجا دارد كه حضرت به اينها گفت يا حبه ان لله موقف و لنا بين يديه موقف لا يخفي عليه شيء‌ من اعمالنا يا حبه ان الله اقرب اليك و اليه من حبل الوريد يا حبه انه لن يهجبني و لا اياك عن الله شيء‌كه خودتان رجوع كنيد آن معاني را و دقايقش را استفاده كنيد كه در انتها هم حضرت خطاب به نوف مي كند كه ايشان هم آنجا بوده و يك جمله نسبت به ايشان مي فرمايد پس اين هم يك مرتبه از قرب بود كه نحن اقرب اليه من حبل الوريد اينها ادراكات ماست يعني اينها مراتب سير و سلوك ماست تصنعي هم نيست كه من بخواهم خدا را از رگ گردن نزديكتر ببينم يا از ديگران نزديكتر ببينم يا در حد اسم ظاهر يا ضمير غائب اينگونه نيست وجود انسان در حركت كمالي هر يك از اينها را ادراك مي كند كه در كدام موطن است اينگونه نيست كه با تصنع بگويم كه من مي خواهم از امروز آخرين مرتبه را داشته باشم نمي شود اين براي خود يك حقيقتي است براي خودش لوازمي دارد نمي شود كه اين راقبول كنيم لوازمش نباشد اگر مي خواهد لوازمش بيايد بايد آن سير محقق شده باشد از مرتبه اسم ضمير غائب لوازمش را رعايت كنيد تا وارد اسم ظاهر بشويم لوازمش را رعايت كنيد تا تثبت شود تا مرتبه نحن اقرب اليه منكم از ديگران خدا به انسان نزديكتر باشد اگر من بگويم خدا از ديگران به من نزديكتر است اما حالم اين نباشد خدا نزديكتر مي شود نه حرف است، ديگران را نزديكتر ببينم عملا، اما مفهوما خدا را نزديكتر ببينم و همچنين در مرتبه چهارم كه نحن اقرب اليه منكم مرتبه پنجم كه اينجا مي فرمايد يا ايها الذين آمنوا استجيبوا لله و لرسول اذا دعاكم لما يحييكم ؟؟‌لم ان الله يحول بين المرء و قلب خدا بين انسان و حقيقت انسان قبلي حبل وريد بود كه رگ گردن بود كه نظام بدني ما بود اما اينجا حقيقت انسان است واعلم ان الله يحول بين المرء و قلب بين انسان و خودش كه قلب انسان حقيقت انسان است بين انسان و خودش خدا حائل است كه اين هم يك مرتبه ديگري از قرب است و انه اليه تحشرون كه اين هم همان شعر حافظ مصداقش است كه

ميان عاشق و معشوق هيچ حائل نيست

تو خود حجاب خودي حافظ از ميان برخيز

يا

تو خود حجاب خودي حافظ از ميان برخيز

خوشا كسي كه در اين راه بي حجاب رود

بي حجاب رود يعني خودش مانع و حائل نباشد و همچنين جمله زيبايي از اميرمؤمنان و بعد مرتبه ششم در مرتبه ششم مي فرمايد قرب مرتبه ششم ولا تدع مع الله الها آخر لا اله الا هو كل شيء حالك الا وجه له الحكم و اليه ترجعون در اين مرتبه شاهد و كسي كه در مرتبه شهود است به كجا مي رسد مي بيند اصلا نه اينكه او نزديكتر است از اين از خودش به خودش نزديكتر است بلكه هر چيزي غير او را هالك مي بيند غيري در كار نيست كه بخواهد قربي در كار باشد فقط وجه اوست آيه صريح قرآن است و لا تدع مع الله الها آخر لا اله الا هو كل شيء هالك الا وجه غيري در كار نيست اوست و وجه او و وجه او عين ربط است و عين ظهور اوست و ديگر بحث قرب در اينجا مطرح نمي شود له الحكم و اليه ترجعون بعد در اين آيه لله مشرق و المغرب فاين ما تولوا فثم وجه الله كه از جمله اين است ان الله واسع عليم واسع عليم يعني وجود نامتناهي وقتي وجود لا متناهي شد جا براي غير مي گذارد هر جا غيري بخواهد باشد حد مي خورد اگر بخواهد غير باشد ان الله واسع عليم در اينجا مي شود فثم وجه الله آنجا فقط وجه الهي است در مرتبه هفتم از قرب كه آخرين مرتبه قرب است در اين نگارش مي فرمايد كه هو الاول والآخر والظاهر و الباطن و هو بكل شيء‌ عليم او اول و آخر او ظاهر و باطن و بكل شيء‌عليم است و مرحوم امام اينجا يك نكته زيبايي مي فرمايد نفرمود هو الاول و هو الآخر و هو الظاهر و هو الباطن اگر مي فرمود هو الاول و هو الآخر غير از اين بود كه فرمود هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن امام رحمه الله عليه مي فرمود كه اگر هو مطرح مي شد معلوم نبود كه حيثيت اول بودن همان حيثيت آخر بودن باشد هو الاول هو الآخر اما اينكه مي فرمايد هو الاول الآخر الظاهر الباطن نشان مي دهد از همان حيثي كه اول است آخر است از همان حيثي كه آخر است ظاهر است و از همان حيثي است اول و آخر و ظاهر است باطن است كه اين خيلي كلمه دقيق و سنگين است كه عدم تكرار هو چقدر دنبالش اينجاست كه از ظاهر فقط تويي از ظاهر فقط تويي ظهور براي غيري باقي نگذاشته الغيرك من الظهور ما ليث لك غير ظهوري برايش باقي نمانده حال انشاء‌الله خداوند تبارك و تعالي به ما توفيق بدهد البته اين بحث شيريني است دوستان مي توانند به اين رساله كه در ابتداي اين جلد اول شهود و شناخت شرح صحيفه بود اين بحث دعا در آ‌نجا خيلي خوب مطرح شده بقيه بحثهايش هم جالب است شرح صحيفه است اما اين بحث بخصوص به صورت ويژه كليت دارد و در ايام دعا خوب است كه انسان قدري به عمق اين مسائل هم به عمق رابطه با خدا هم توجه كند.

بسم الله الرحمن الرحيم

كمي اين مقدمه امروز طول كشيد ولي كليت داشت براي هميشه انسان به كار مي آيد كه انشاء‌الله خدا ما را در آن رتبه هاي آخر سير دهد همه جامع باشيم همه رتبه ها را داشته باشيم يعني اينگونه نباشد كه اولي را داشته باشيم ولي بقيه نه بلكه آخري را داشته باشيم و در عين حال اولي را هم كمالاتش را داشته باشيم چون وقتي خدا دعوت كرده كه از اين مرتبه و آن مرتبه و آن مرتبه نشان مي دهد هر يك از اين مراتب كمالي دارند كه انشاء الله كمالات همه مراتب برايمان انشاء‌الله خداوند تبارك و تعالي قرار دهد و جامعيت در وجودمان قرار دهد كه همه كمالات را داشته باشيم در ادامه بحثي كه در خدمت دوستان بوديم بحث در متعلق بسم الله در سوره حمد بود كه ايشان فرمودند كه پس اغراض صور اغراض خاص است و غرض در هر سوره اي مثل روح در آن سوره مي ماند كه تمام آيات مثل ابدان براي آن روح مي مانند كه با او جان مي گيرند با او معناي خاص پيدا مي كنند و هر كدام از آيات مثل اعضايي از وجود اين سوره مي مانند كه اين سوره و غرضش روح اين اعضا است و آنها را به هم مرتبط مي كند كه آن غرض را بايد انشاء‌الله از يا خود آيات صريحا بيان مي كند يا از مجموع استفاده مي شود و عرض كرديم كه خود سوره ها هم تحت آن غرض كلي مي گنجند كه متعلق به كل قرآن است و آنجا همان بحثي بود كه خدمت دوستان عرض كرديم اگر با اين نگاه وارد شويم هميشه در سوره ها دنبال آن روح واحد دنبال آن وحدتي كه در سوره است و سوره را ديگر حالت نعوذبالله متكثر مرده نمي بينيم نعوذبالله بلكه زنده و با حيات مي بينيم چرا؟‌چون احساس مي كنيم يك واحد است يك وحدت دارد يك موجود واحدي است اين سوره نه يك جمع اعتباري كه در كنار هم قرار گرفتند آيات يك مجموعه اعتباري نيست بلكه يك واحد حقيقي است يك سوره همچنان كه يك آيه يك واحد حقيقي است يك سوره يك واحد حقيقي است همچنان كه قرآن يك واحد حقيقي است با اين نگاه روح وحدت در انسان كاملا متفاوت مي شود دنبال آن منش حيات اين سوره است كه حيات اين سوره را بهتر ببيند رابطة‌ نخ تسبيح اين سوره است كه بتواند اين نخ تسبيح اين دانه ها را به هم كه آيات قرآن آيات هر سوره هستند را بهتر مرتبط كند تا اين اندام كامل حركتش ما يك زمان هست كه چشم را فقط به صورت چشم تنها مي بينيم در روي ميز تشريح يك زمان است كه اين چشم را در اندام انسان مي بينيم چشم روي ميز تشريح يك خواصي دارد يك مجموعه بافتي است درست هم هست اما وقتي اين چشم را شما مرتبط ديديد با بقيه اعضا تمام خواص سابق را دارد به اضافه خواصي كه قابل احصاء‌ نيست نسبت به سابق الان ديده بان بدن است الان اين چشم است كه هدايت كننده بدن است كه به كدام سمت برود كدام سمت نرود لذا همه بدن خودشان را در مقام حفظ اين قرار مي دهند چون اگر او به خطر بيفتد اينها به خطر مي افتند لذا وقتي انسان دارد به زمين مي خورد و چيزي به طرف چشم و صورت انسان مي آيد دست خودش را حائل مي كند تا چشم محفوظ بماند فدايي مي كند خودش را براي سر خود را پايين مي آورد تا به صورت و چشم اصابت نكند خيلي متفاوت مي كند آن چشمي كه روي ميز تشريح بود با چشمي كه در بدن است اين چشم يك رابطه مجموعي با بقيه پيدا مي كنم تأثير دارد و تأثر پيدا مي كند حال اگر شما آيات الهي را سوره را آياتش را اينگونه با هم مرتبط ديديد غير از آن خاصيتي كه نفس يك آيه به تنهايي دارد در يك رابطه خاصيت ها و آثار مجموعي پيدا مي كند كه اين خاصيت ها ديگر به اين راحتي قابل احصاء‌ نيست چون آيات با هم مرتبط مي شوند و با كل قرآن

سؤال ؟؟

حال اين بحثش شده چينش سوره را قبول دارند كه چينش سوره ها به صورتي كه سوره ها حال به صورت مثلا سوره هاي طوال ‌اول قرار گرفته بعد متوسطات و بعد سوره هاي غصار اين چينش را هر چند تقرير معصوم بر تأييد اين بوده بعد از اين يعني نفي و نهي نكردند از اين سبك اما چينشش به اين صورت نبوده نه در نحوه نزولش سوره ها اينگونه نبوده اما در چينش آيات يك قول قديمي كه شايد قائل هم كم ندارد اين است كه پيغمبر اكرم صلوات الله عليه تعيين مي فرمودند حتي وقتي آيه اي سوره مكي بود در مدينه نازل مي شد بعضي از آيات يك سوره اي مي فرمود كه در كجاي سوره قرار دهند كه اين قرار دادن جا كه قائل هم كم ندارد باا ين سبك خيلي سازگار است كه هر سوره اينگونه نبود كه هر آيه را هر كس هر جا دلش مي خواست بگذارد به دستور خود پيغمبر قرار مي گرفته لذا در توجيه اين آياتي كه در بحث ولايت هست كه در ذيل اين آيه تطهير كه در ذيل آيات ديگري آمده كه تناسب ظاهري اوليه ندارند يكي از توجيهات مهم كه در صدد توجيهش بر مي آيند همين است كه اينجا قرار گرفتنش چرا مي آيند برايش توجيه درست مي كنند علت بيان مي كنند نمي آيند بگويند كه اينها اينجا قرار داده اند نه اين را نمي گويند بلكه علتهاي مختلفي بر اين بيان مي كنند كه چرا اينجا قرار گرفته والا اگر خود افراد آنجا قرار داده بودند اينقدر توجيه نمي خواست مي گفتيم كه اينها قرار دادند اين آيات در كنار هم قرار گرفتنشان قول قوي اين است كه خود نبي ختمي بيان مي كرد كه كجا قرار بگيرد

سؤال؟؟؟

اگر ما بگوييم كه سوره ها را مردم و قارياني كه آن زمان بودند قرار دادند در حاليكه اين قول در خود سوره نيست ممكن است تا حتي كسي بگويد كه در چينش سوره ممكن است حتي اين قول ضعيف را بگويد كه در چينش سوره اينها دخيل بودند اما اينكه اين داخل در اين سوره بوده و مرز اين سوره با اين بسم الله تعيين مي شده اين قطعا نبوده لذا تازه اكثر سوره هاي ما به صورت يكجا نازل شده بخصوص سوره هاي طولاني يكجا نازل شده اين شك اصلا در آنجاهايي كه سوره به صورت يكجا نازل شده گاهي دو آيه سه آيه چهار آيه از سوره طولاني مثلا در موقفي ديگر نازل شده بوده و اين منافات پيدا نمي كند با اين نگاهي كه اولا قول قوي آن است ثانيا ا ين است كه خيلي از سوره ها خودشان يكجا نازل شدند ثالثا اين است كه ممكن است در ترتيب سوره بعضي ها بگويند دخل و تصرف شده اما در اصل سوره و سوره ديگري اين اختلاط نيست لذا اگر حتي نزاع بين سوره مثلا قل اعوذ برب الفلق هست كه بعضي ها اين را يك سوره مي دانند يا دو سوره مي دانند حتي در اين حد معلوم است كه اينها صدر و ذيلش كجاست بحث در اين است كه بسم الله فاصل مي خواهد يا خير

سؤال

ما با مباني و آن نگاه توحيدي كه داريم و با توجه به انا نحن نزل ؟؟‌و انا له لحافظون و آنكه اين كلام از يك گوينده اي كه ديروز هم عرض كرديم كه گوينده اي است كه در مقام وحدت، وحدت به ذات دارد ؟‌ما است كه وحدتمان عرضيه است اگر بخواهيم بگوييم وحدت به ذات نداريم وحدت به غير داريم وحدت به ذات داشته لذا كلام او در غايت اطقان و ارتباط و توحيد است لذا خود سبك كلام چينش كلام همه به آن وزان است هر چند عرض كردم با همه اين سلمنا ها باز خدشه اي در اصل كلام ايجاد نمي شود اين بحثي بود كه ديروز گذشت كه تقريبا بحث مهمي است يك نگاه جديدي به انسان مي دهد حال اگر گاهي خواص براي يك سوره حفظ مي شود با توجه به آن غرض درست مي شود مي تواند آن غرض خاصيت خاص داشته باشد هر سوره مأموريت ويژه پيدا مي كند يعني 114 سوره قرآن 114 مأموريت دارند حتي بعضي جاها علامه رحمه الله دو سوره هر دو غايت و غرضشان را مثلا مي فرمايد يكي است اما مي فرمايد اين دو غايت و غرض اين دو سياق و روش براي بيان اين غايت پيش گرفته شده به اين علت با اينكه اساسش يكي است اما يكي بر اساس تخفيف است يكي بر اساس تبشير است چرا آنجا بيان مي كند با اينكه غايت يك غايت است اما راه بيان را بخاطر مخاطب خاص دو راه قرار داده با اينكه غايت يك غايت است در اين دو سوره لذا مي بينيند دو سوره نزديك هم است حال خودتان به اول سوره ها رجوع كنيد مي بينيد اين مسائل چقدر دقيق مي شود پس با اين نگاه اگر وارد شديم حال خواص زيادي وارد مي شود حالا نتايج زيادي مترتب مي شود كه قبلا اينها را اينگونه نمي ديديدم اگر يك سوره مأموريت ويژه اي پيدا مي كند و مثل عضو خاصي از اين اندام مي ماند اگر كسي برسد به اينكه خاصيت اين عضو و مأمورتيش چيست زيباتر و سريعتر اثر مي گذارد روي وجودش روي وجودش تأثير متقن تري رو اين وجود مي گذارد و مي تواند در مواقع خاص با حالات خاصش با سوره خاصي خود را تطبيق بيشتري دهد و تأثير بيشتري از اين سوره بگيرد كه عرض مي كنم كه اينها بحثهاي بعدي است كه اصل بحث مهم است كه بايد مورد مطالعه تحقيق تأليف رساله ها و پايان نامه ها قرار بگيرد بحث اغراض سور از اينجا به بعد وارد غرض سوره حمد شديم كه ايشان فرمودند كه اظهار عبوديت حمدلله باظهار عبودي له سبحانه بالافصاح عن العباد و الاستعانه و سوال الهدايه بعد ايشان مي فمرايد كه و اظهار العبوديه من العبد اظهار عبوديت از عبد آيه كلام است اگر بگويد اياك نعبد عرض كرديم كه اين عمل است هو العمل الذي يتلبس له به العبد اظهار عبوديت يك حقيقت عمليه است نه يك حقيقت قوليه يعني آن اگر قول باشد قولي است كه عمل گوياش است يعني عمل دارد او را بيان مي كند وگرنه صرف قول كه من عبدم اين اظهار عبوديت نيست لذا اگر كسي آمده بود پيش آيت اله بهاء‌ الديني يك مشكلي داشت و پيش ايشان مطرح مي كرد بعد ايشان فرمودند كه كسي كه صد بار الان رفته گفته اياك نعبد و اياك نستعين آيا به غير از خدا جايي ديگر دنبال آن حاجتش مي رود هم اغفال كرد كه ايشان قبل از اينكه بيايد اينجا مسجد جمعكران بوده و نماز امام زمان عليه السلام را خوانده بوده و به او اشهار كرده كه اياك نعبد و اياك نستعين حقيقت اين است كه در عمل ما بايد ملتزم به آن باشيم اگر رفتيم گفتيم كه اياك نعبد و اياك نستعين و دوباره دنبال حاجتمان درب خانه ديگرانيم نشان مي دهد كه عملا آن اياك نستعين را ملتزم به آن نبوديم پس مي فرمايد اين عبوديت ا ظهار العبوديت من العبد هو العمل الذي هو العمل فقط او حقيقتش آن عملي است كه يتلبس به العبد والامرض بال الذي يقدم عليه آن امر مهمي است كه اقدام كرده بر او و هر كار مهمي را كه مي خواهد با بسم الله شروع كند فالابتدا بسم الله كه براي اين اظهار عبوديت است كه امرض البال است بسم الله سبحانه كه اين صفت را دارد كه رحمان و رحيم است فالمعنا بسمك اظهر لك العبوديه پس معناي بسم الله سوره حمد مي شود به اسمك اظهر لك العبوديه با اسم تو حتي عبوديت براي تو را آغاز مي كنم چقدر عالي! منتها اين خودش بايد حقيقت باشد يعني وقتي انسان مي گويد باسمك اظهر لك العبوديه بسم الله الرحمن الرحيم سوره حمد حقيقتا بايد نگاهش از اقيا دور شده باشد ايشان بعد مي فرمايد كه بعضي خواستند كه متعلق با را چيز ديگري بگيرند بخصوص بعضي ها خواستند استعانت بگيرند ايشان مي گويد استعانت متعلق با نيست چرا عيبي ندارد اما بهتر است متعلق با استعانت نگيريم چون استعانت به صورت صريح در خود سوره ذكر شده اياك نستعين دوباره تكرار مي شود لذا اگر اين را نگيريم ايشان مي فرمايد كه آن انسب از اين است بعد در بحث در اسم وارد مي شوند در بحث اسم يك بحث نزاع قديم است كه خيلي بحث بين متكلمين اين بحث خيلي سخت و سنگين اتفاق افتاده ايشان مي فرمايد ما به اين نزاع الان كار نداريم چون مي خواهيم در اينجا وارد شويم خيلي آن نزاع را نمي خواهيم مطرح كنيم اسم يك لفظ دال است اينكه لغت مي گويد لغت مي گويد كه اسم لفظي است دلالت مي كند بر مدلولي مثلا وقتي كه ما مي گوييم حسن حسن دلالت مي كن بر مدلولش كه اسم شخصي است اگر اسم رضا مي گوييم رضا اسمي است كه دلالت مي كند بر مدلولش كه آن شخص است اين اسم دال است پس اسم لفظ دال است بر مدلولش اين در لغت است بعد مي گويد كه در مگر ما به خدا اطلاق اسم نمي كنيم مگر ما با صفات هر كسي را كه ذات را در آن اشباع مي كنيم مي گوييم العالم آيا العالم اسم است يا خير براي خداوند تبارك و تعالي خدا يك صفت دارد علم يك اسم دارد العالم آيا العالم ذات است يا لفظ دال است مي گويد العالم دو حيثيت دارد يك زمان است كه العالم را شما نسبت به ذات نگاه مي كنيد در مقابل ذات خدا نگاه مي كنيد العالم اسم براي خداست لفظ دال براي خداست اما يك زمان است كه العالم را در مقابل صفت نگاه مي كنيم كه علم است در عالم كه اسم است ذات مع الصفه خوابيده مگر نمي گوييم الاسم ذات مع الصفه مي گوييم اسم اينجا العالم خودش عين من الاعيان است يعني آن ذات مع التعين من التعينات كه يك عيني است يك حقيقتي است اطلاق اسم مي شود برايش اين اسم با آن اسم اول تفاوت مي كند اينجا اسم از اعيان است وقتي مي گوييم العالم به عنوان در مقابل صفت كه علم است آنجايي كه اسم را گفتيم مثل حسن لفظ دال بر آن حقيقت مسما است كه حسن است اما اينجا خود مسما است العالم مگر ما نمي گوييم اينجا ذات در آن هست ذات مع الصفه مگر نيست العالم پس خود مسما است ايشان مي فرمايد البته اين اسم دوم خود مسماست آن اسم اول لفظ دال است مي گويد چرا اين دو تا را با هم اينگونه خلق كردند بعد آن همه نزاع دنبالش آمد مي فرمايد در مرتبه اول وقت وضع صورت گرفت همان بحث لفظ الفاظ براي ارواح معاني كه اول خوانديد مي گويد وقتي كه اسم را وضع كردند به عنوان لفظ دال براي مسما و مدلول كه اين را عرف استعمال مي كرد اين وضع صورت گرفته بود بعد نگاه كردند ديدند كه وقتي كه ما صفت را با ذات با هم لحاظ مي كنيم صفت را با ذات كه مي شود عالم صفت كه علم است با ذات مي شود عالم وقتي نگاه مي كنيم نسبت به حقيت ذات نسبتش مثل نسبت لفظ دال به مدلول است عالم نسبت به خود ذات كه اسم و صفت بود نسبت به ذات نسبتش مثل نسبت لفظ به مسما است چون اين نسبت بود اين حقيقت را هم كه عالم را مي خواستند اطلاق كنند به خدا از همين راه استفاده كردند فقط هم به خدا نيست وقتي شما را با اسمي از اسمائتان صدا مي زنند مثلا وقتي شما فقيه باشيد فقه يك صفت اما فقيه اسم مع الصفه اگر بخواهيم فقيه را به عنوان اسم بگيريم يا مثلا عالم رياضي اين اسم مع الصفه اين عالم مع الرياضي مسما است يا اسم است فقط اسم معناي لفظ دال است يا مسماست عالم رياضي ديگر يك حقيقت است اما اگر در مقابل صفت ديديد اين مي شود البته اسم.

پس ما يك زمان است لفظ دال داريم مثل همه الفاظي كه گذاشتيم اسمائي كه براي اشخاص گذاشتيم براي اشياء‌ گذاشتيم اين لفظ دال بر آن است خود آن شيء‌نيست لفظ است اما يك زمان است كه شيء‌را با صفت و ذاتش مي شناسيم مثل عالم ديگر وقتي كه عالم مي گوييم خود آن شخص ملاك است نه اسم آن شخص البته اگر اين عالم را در مقابل ذات ديديديم مي شود آنوقت است ايشان اينجا مي فرمايد كه و ام الاسم و هو اللفظ دال علي المسما مشتق من السمه بمعنا العلامه يا اسم از سمه گرفته شده به معناي علامت او من السم بمعنا الرفعه كه اين دو اشتقاق هر دو در لغت وارد شده و كيف كان والذي يعرفه منه اللقب العرف هو اللفظ الدال عرف فقط همين را مي شناسد و يستلزم الذلك ان يكون اسم غير مسما باشد و اما الاسم بمعنا الذات مأخوذ بوصف والاوصاف و هو من الاعيان عالم لا من الالفاظ و هو مسم الاسم خودش مسما است نه اسم هو مسما الاسم بالمعنا الاول اين مسماي آن اسم است به معناي اول اين مسماي آن است كما ان لفظ العالم اسم يدل علي مسما و هو ذات مأخوذه بوصف العلم و هو بعينه خود همين عالم كه مسما بود از يك نگاه ديگري باز اسم است به چه نگاهي وقتي كه بالنسبته الي الذات الذي لا خبر نگاه كنيم كه آن حقيقت مسماي مسماي ماست حقيقتي مسماي ما آن ذات است حالا به آن نگاه اين مي شود خودش اسم دلالت بر او مي كند لذا مي فرمايد كه هو بعينه اسم بالنسبه الي الذات الذي لا خبر عن الا بوصف من اوصاف و ن؟ من ن؟؟‌ما آن ذات را كه نمي شناسيم اگر بخواهيم بشناسيم با يك صفتي و يك اسمي از او مي شناسيم حالا اين مي شود اسم دال بر او دال بر او مي شود لذا فسبب في ذلك اين سبب بيان همان الفاظ براي ارواح معاني است اين سبب في ذلك چرا اين را سرايت دادند به اينجا اسم لفظ دال را به جايي كه مسما است مي فرمايد فالسبب لفظ الاسم موضوع لدال علي المسما من الالفاظ ثم وجدوا اين عرف بود اين كار را كرده بود سپس يافتند او در رتبه اول اين در رتبه دوم وجدوا ان الاوصاف مأخوذ علي وجه التحكي عن الذات و تدل عليه حالها حال اللفظ مسما بالاسم في انها تدل علي ضواط خارجيه اين حالش مثل همان حال است چون اينگونه بود فسما هذه الاوصاف داله علي الزواط ايضا اسماء‌ فانت جزالك ان الاسم كما يكون امرا لفظيا همچنان كه اسم امر لفظي است امر عيني هم هست آنجايي كه اسم امر عيني باشد خود اسم مسما است مثل عالم ثم وجدوا ان الدال علي الذات ان غريب منه آني كه دلالت بر ذات مي كند اسم به معناي ثاني است كه عالم است عين خودش المأخوذ بالتحليل باتحليل عقلي ما اين را مي رسيم و ان الاسم بالمعنا الاول كه لفظ باشد انما يدل علي الذات به واسطه اين اسم پس اگر اين اسم اسم براي عالم است و عالم اسم براي ذات است پس اين مي شود اسم الاسم اسم لفظي مي شود اسم الاسم وقتي مي گوييم عالم نه لفظ عالم عالم كه مي گوييم يعني ذات مع العلم نه ذات مع العلم با اسمي كه مي گذاريم روي آن اگر مي گوييم خدا را اطلاق عالم به آن مي كنيم اين عين خودش نه لفظ عالم عين است بلكه ذات مع العلم عين است اما ذات مع العلم هم اين يك دلالتي است بر اصل ذاتي كه لاخبر عنه دقت كرديد توانستم عرضم را برسانم و لذلك سم الذي بالمعنا الثاني اسم و الذي بالمعنا الاول كه همين لفظ باشد اسم الاسم ولكن هذا كله امر ادا اليه تحيلل نظري اينها با تحليل نظري رسيديم و لاينبقي ان يحمل علي اللغه ما اين را حمل بر لغت نمي كنيم حواسمان باشد مرز بين تحليلهاي عقلي و لغت را بايد بدانيم لذا آن بحث حمل الفاظ بر ارواح معاني يك تحليل عقلي بحث دقيق بود لذا در بحث موضوع له الفاظ در اصول نمي آيد آن بحث آنها بحث لفظي است در آنجا اينجا هم ايشان مي فرمايد كه اين بحثي كه الان اسم و اسم الاسم مي گوييم يك امر عقلي و يك تحليل عقلي است لذا حمل بر لغت اين را نمي كنيم اينها مرزهايي است كه بايد دنبال آن باشيم و رعايت كنيم آن را